



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء(س)

سال پانزدهم، شماره ۳۵، زمستان ۱۴۰۲

مقاله علمی - ترویجی

صفحات ۸۱-۶۳

## تحلیل انتقادی یا تخریب جدلی؛ بحثی پیرامون مواجهه با جنبه‌های نظری تصوف در ردیه‌های بر تصوف در دوره صفویه<sup>۱</sup>

حسین عبدی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۳۰

### چکیده

دوره «صفویه» از حیث جدال کانون‌های قدرت بر سر عامل مشروعیت سیاسی - دینی، از دوره‌های خاص تاریخ ایران است. در این دوره شاهد تلاش نهادهای روحانیت شیعی، سلطنت صفوی و تصوف برای تثبیت مشروعیت خود و به حاشیه‌راندن جریان‌های رقیب هستیم و در این میان نهاد سلطنت به روحانیت گرایش بیش‌تری دارد. نزاع کانون‌های قدرت در آن دوره به‌ویژه با توجه به مشروعیت تاریخی تصوف و زعامت روحانیت در جامعه و نظام تازه تأسیس شیعی، ابعاد و جوانب خاصی داشته است و نوشتن متون ردیه بر تصوف از جانب روحانیت را با توجه به این افق تاریخی باید بررسی کرد. ردیه‌های بر تصوف بین دو قطب نقد و تخریب در نوسان بوده‌اند؛ اما فضای عمومی این متون غالباً متأثر از منطق و بیان جدلی مؤلف است و نوع نقد جنبه‌های نظری تصوف در این متون نیز از این شرایط مستثنا نیست. در این نوشتار تلاش شده با کاربرد روش تحلیل گفتمانی و با استفاده از ابزارهای سبک‌شناسی انتقادی، رابطه تخریب جدلی حوزه عرفان نظری با مؤلفه‌های سیاسی - دینی عمده دوره صفویه را در هفت ردیه بر تصوف در آن دوران بررسی شود. از دیدگاه این پژوهش و با توجه به داده‌های

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2024.45032.2516

۲. دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

رایانامه: hosein.abdi91@gmail.com

متنی و فرامتنی، ردیه‌های مورد بررسی تحت تأثیر جدال بر سر عامل مشروعیت سیاسی - دینی در دوره صفویه، به تخریب جدلی جنبه نظری تصوف پرداخته‌اند و به این دلیل منابع معتبری برای کشف رابطه جنبه‌های نظری تصوف و گفتمان‌های حوزه تشیع به شمار نمی‌روند.

**واژه‌های کلیدی:** تصوف، روحانیت شیعی، صفویه، مشروعیت، جنبه نظری تصوف، ردیه‌نویسی.

## ۱. بیان مسأله

سنت ردیه‌نویسی بر ادیان، مکاتب، رویکردها و دیدگاه‌های رقیب و معارض، در حوزه تمدن اسلام و ایران، عمری به قدمت مجادلات کلامی و عقیدتی دارد. ردیه‌ها گاه انعکادهنده منازعات نظام‌های فکری و عقیدتی شکل گرفته در دانش‌های دینی و دارای ماهیت درون‌دینی هستند و گاه به دلیل تعارض و رقابت‌های بین اصحاب ادیان مختلف، تألیف شده‌اند و آثار برون‌دینی محسوب می‌شوند. مؤلفین ردیه‌ها به اقتضای عوامل برون‌متنی، ماهیت نزاع‌های عقیدتی و انگیزتگی باطنی، گاه از شیوه بیان منطقی و تحلیلی بهره برده و گاه با استفاده از شیوه‌ها و ابزارهای جدلی و خطابی، برای اقناع مخاطب و به حاشیه‌راندن جریان و دیدگاه رقیب کوشیده‌اند؛ به گونه‌ای که ساحت اندیشگانی و ایدئولوژیک ردیه‌ها غالباً بین این دو قطب بیانی و بلاغی در نوسان است.

دوره صفویه در تاریخ نزاع‌های ایدئولوژیک، در تاریخ ایران، مقطع زمانی خاصی به شمار می‌رود. در این دوره نظم گفتمانی کانون‌های مشروعیت و قدرت سیاسی - دینی، آرایش و ابعاد تازه‌ای پیدا می‌کند. فروریختن تدریجی هژمونی تاریخی خلافت عباسی و نظریه سیاسی خلافت در کنار به صحنه آمدن قطب تاریخی روحانیت شیعه و تلاش‌های صوفیه برای تثبیت و تحکیم مشروعیت گفتمان‌های حوزه تصوف، به فضای منازعات ایدئولوژیک در آن دوره سمت‌وسوی خاصی بخشیده است و به‌ویژه دو قطب روحانیت شیعی و صوفیه را به مواجهه بر سر عامل مشروعیت و مقبولیت تاریخی واداشته است. در این میان یا توجه به گرایش نظام سیاسی صفویه به روحانیت و فقهای شیعه، غالباً این مجتهدین شیعه هستند که می‌کوشند مشروعیت تاریخی صوفیه را به چالش بکشند و در

کنار رسانه‌های شفاهی که نهاد روحانیت در اختیار داشته است، جریان ردیه‌نویسی بر تصوف از ابزارهای این نزاع تاریخی بوده است. مؤلفین ردیه‌های بر تصوف در دوره صوفیه، برای کاهش یا سلب مشروعیت تاریخی تصوف غالباً از زبان و ابزارهای جدلی و خطابی بهره برده‌اند و در ساحت اندیشگانی متن، به دنبال کاهش یا سلب مشروعیت تاریخی تصوف با استفاده از نقد مبانی، خرده‌گفتمان‌ها و پایه‌های تفکر سیاسی-دینی صوفیه بوده‌اند. یکی از گرانی‌گاه‌ها و ستون‌های عمده‌ای که مورد نقد جدلی مؤلفین ردیه‌ها قرار گرفته است، صبغه نظری و فلسفی تصوف و به‌ویژه نظریه جریان‌ساز وحدت وجود و برخی نظریه‌پردازان آن است. طبیعی است که در این شرایط، نقد مفاهیم و مقولاتی که واقعیت و سرشت متنی و تاریخی خاص خود را دارند، با تخریب و توهین جدلی و خطابی آمیخته می‌شود.

در پژوهش حاضر کوشیده‌ایم با استفاده از روش تحلیل‌گفتمانی به این پرسش پاسخ دهیم که گرایش ردیه‌های بر تصوف در دوره صوفیه به تخریب جدلی حوزه عرفان نظری و نظریه‌پردازان آن، چه نسبتی با نظم‌گفتمانی دوره صوفیه دارد. مدعای ما این است که با توجه به عوامل و واقعیت‌های فرامتنی دوره صوفیه، تخریب حوزه عرفان نظری، با هدف به حاشیه‌راندن گفتمان‌های حوزه تصوف در نظم‌گفتمانی دوره صوفیه، صورت می‌پذیرد و اساساً نمی‌توان بر پایه منازعاتی از این نوع درباره رابطه بیناگفتمانی و بیناژانری معارف و متون صوفیه و گفتمان‌های حول‌محور تشیع قضاوت کرد. در این جا لازم است ذکر کنیم که در این پژوهش تنها به مواجهه ردیه‌های جدلی با عرفان نظری و وحدت وجود می‌پردازیم و نقدهای درون‌مذهبی فقها و حتی برخی از صوفیه بر نظریه وحدت وجود، باید در منظومه معارف حوزه‌های علمی تشیع و تسنن و با توجه به نظم‌گفتمانی خاص خود تحلیل شود. همچنین مدعای ما در این نوشته ترسیم خطوط کلی رابطه مواجهه جدلی مؤلفان با حوزه عرفان نظری است و این نکته مسلم است که در حلقه‌های واسط این رابطه با حجم سیالی از نشانه‌ها و عوامل متنی و فرامتنی روبه‌رو هستیم که تحلیل این حلقه‌های واسط به پژوهش‌های مستقل خاص خود نیاز دارد.

## ۲. پیشینه تحقیق

مسئله رابطه گفتمان‌های حوزه تشیع و تصوف در مقالات، کتب و پایان نامه‌های دانشگاهی متعدد مطرح شده و همچنین در پژوهش‌هایی چند، محققین سیر تاریخی نگاشته‌های در رد و دفاع از صوفیه را در مقاطع تاریخی مختلف بررسی کرده‌اند. نوع مواجهه فقها با نظریه وحدت وجود نیز در منابعی چند مورد بررسی قرار گرفته است. از این میان، آن چه به‌ویژه با پژوهش حاضر مرتبط است، منابعی است که حول محور تحلیل ردیه‌های بر تصوف در دوره صفویه شکل گرفته است.

از آغازین پژوهش‌هایی که به تحلیل مواجهه علما و صوفیه در دوره صفویه، در ردیه‌های نگاشته‌شده بر تصوف پرداخته‌اند، تحقیق رسول جعفریان (۱۳۸۸) درباره تصوف‌ستیزی و ردیه‌های بر تصوف در اواخر دوره صفویه است که در مجموعه نوشته‌های ایشان پیرامون دوره صفویه با عنوان سیاست و فرهنگ روزگار صفوی چاپ شده است. در این پژوهش، ایشان با اتکا به نسخه‌های شناخته شده، به معرفی برخی از ردیه‌های مهم بر تصوف در اواخر دوره صفویه پرداخته‌اند. پایان‌نامه کارشناسی ارشد شایسته ملک‌زاده (۱۳۸۹) به تحقیق در دلایل و عوامل تاریخی نگارش ردیه‌های بر تصوف در اواخر دوره صفویه و تحلیل محتوای آن‌ها اختصاص دارد. مؤلف، در تحلیل محتوا و عوامل تاریخی نگارش رساله‌ها از دوره صفویه بررسی کند و به بررسی نقش علما و تعامل آنان با نهاد سلطنت در این روند تاریخی بپردازد. کیومرث قرقلو (۱۳۸۳) نخست دو مرحله جریان تصوف‌ستیزی در دوره صفویه را مورد بررسی قرار داده است و سپس داده‌های موجود در دو متن جدلی پیرامون تصوف در دوره صفوی درباره شخصیت یکی از معارضان برجسته تصوف یعنی محمدطاهر قمی را بررسی کرده است. آندره نیومن (۱۳۸۹) مسئله جواز یا تحریم غنا را محور بررسی ابعاد تاریخی برخی ردیه‌های بر تصوف در دوره صفویه قرار داده است. این مقاله در مجموعه «میراث تصوف» به همت مجدالدین کیوانی منتشر شده است. فتاحی ارکانی و آقا نوری (۱۳۹۴) فقدان ظرفیت ساختاری لازم برای مواجهه با شرایط نوین تاریخی و تضادهایی موجود در سیره عملی صوفیه را از عوامل تحکیم موقعیت فقیهان در مناسبات تاریخی دوره صفویه می‌دانند. نگارنده و سید مهدی زرقانی (۱۳۹۵) با رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان رابطه منطق و بیان جدلی ردیه‌های

بر تصوف در دوره صفویه با نظم گفتمانی آن دوره را بررسی کرده‌اند؛ همچنین رساله دکتری نگارنده (۱۳۹۷) به تحلیل ژانر ردیه‌های بر تصوف در عصر صفوی بر پایه تحلیل انتقادی گفتمان اختصاص داشته است. امینی (۱۳۹۵) به بررسی آراء انتقادی محمدطاهر قمی بر تصوف و پاسخ‌های مجلسی اول در یکی از آثار دوره صفوی پرداخته است. همچنین امینی و پازوکی (۱۳۹۸) تصویر برساخته تصوف را در رساله ردّ صفویه محمدطاهر قمی توصیف کرده است. موسوی و فشارکی (۱۳۹۹) به بررسی نثر ادیبانه و ظرفیت‌های بیانی یکی از ردیه‌های متعادل دوره صفوی پرداخته‌اند. میرپوریان و مباشری (۱۴۰۰) از خلال تحلیل دو اثر از دوره صفویه، به تحلیل سه دیدگاه موافق، مخالف و بی‌طرف نسبت به صفویه از جانب فقها، می‌پردازند. منشاری و مخبر دزفولی (۱۳۹۹) به نقد و بررسی آراء ضد تصوف دو تن از منتقدین تصوف در دوره صفویه پرداخته‌اند. پژوهش حاضر از حیث تحلیل رابطه تخریب جنبه نظری تصوف با مسئله مشروعیت و نزاع کانون‌های قدرت و نظم گفتمانی ایران عصر صفوی، از مجموع تحقیقات فوق متمایز است.

### ۳. الگوی نظری پژوهش

در این پژوهش برای تحلیل رابطه خود و دیگری و سازوکارهای مواجهه ایدئولوژیک موجود در متون به الگوی تحلیل انتقادی گفتمان نظر داشته‌ایم. در این الگو، محقق می‌کوشد به این سؤالات پاسخ دهد که گفتمان‌های مهم تاریخی در متن تا چه اندازه، چگونه و در کجا انعکاس داشته است و در دنیای متن، چه نوع مواجهه‌ای با گفتمان‌های برجسته تاریخی دیده می‌شود. آیا گفتمان نوینی در متن به چشم می‌خورد؛ گزاره‌های اساسی و نظری این گفتمان در متن چیست و مؤلف با کدام ابزارها و تدابیر زبانی برای تثبیت گفتمان مطلوب خود کوشیده است. در این روش به ابزارهایی برای تحلیل متن نیاز داریم که سوگیری‌های معرفتی و سیاسی-اجتماعی مؤلف را برملا سازد. کاربرد ابزارها در متن، دلالت‌های ثانویه ایدئولوژیک انتخاب‌های زبانی را برملا می‌سازد و با جمع‌بندی و کشف ساختارهای شکل گرفته حول دلالت‌ها می‌توانیم گزاره‌های بنیادی متن را استنباط کنیم.

الگوی نظری گفته شده از مطالعات و نظریه‌های حوزه تحلیل انتقادی گفتمان و به‌ویژه

از دیدگاه و نظریهٔ لاکلا و موفه برگرفته شده است. ابزارهای تحلیل سوگیری‌های گفتمانی متون نیز از مدل ده‌بخشی جفریز در حوزهٔ زبان‌شناسی انتقادی اخذ شده است. نظریهٔ گفتمان لاکلا و موفه شکل گرفته از مفاهیمی در هم تنیده است و فهم دقیق این نظریه به فهم شبکهٔ روابط زنجیروار این مفاهیم بستگی دارد. در پژوهش حاضر از مفاهیم متکثر این نظریه، به مفاهیم مرتبط با نزاع و روابط نهان و آشکار بیناگفتمانی نظر داشته‌ایم. از دیدگاه لاکلا و موفه گفتمان‌ها به افراد و پدیده‌ها هویتی خاص؛ اما موقت و نسبی اعطا می‌کنند. این هویت، نتیجهٔ کم‌رنگ شدن نسبی خصلت‌ها و معناهای متفاوت عناصر مختلف است و با واسطهٔ مفصل‌بندی خاصی شکل می‌گیرد که نیروها و نهادهای برتر در ساحت سیاست و اجتماع، با اتکا به مشروعیت تاریخی خود بر عناصر و نشانه‌ها اعمال کرده‌اند. گفتمان‌ها همواره در حال تنازع و تخاصم هستند و می‌کوشند نقاط قوت خود را برجسته ساخته، گفتمان رقیب را به حاشیه برانند. گفتمان‌ها تصویری اسطوره‌ای و استعاره‌ای از خود ارائه می‌دهند و با اتکا به قدرت سیاسی - اجتماعی می‌کوشند، انسان‌ها را به سوژه‌هایی با هویت مطلوب خود و دارای آزادی و شناخت نسبی و محدود تبدیل کنند. (ن.ک مقدمی، ۱۳۹۰: ۱۰۶-۱۰۲) مواجههٔ فقها با جنبهٔ نظری تصوف در این نوشتار - برپایهٔ تلقی مذکور - از روابط گفتمان‌های رقیب در یک دورهٔ تاریخی تحلیل شده است.

ابزارهای تحلیل متن، در این پژوهش از آن رو از مباحث سبک‌شناسی اخذ شده است که هدف از مطالعهٔ انتقادی سبک نیز، آشکار ساختن مناسبات و سازوکارهای ایدئولوژیک انتخاب‌های زبانی است. از میان صاحب‌نظران مباحث سبک‌شناسی انتقادی، جفریز کوشیده است مجموعه ابزارهای کامل‌تری را برای تحلیل بازنمایی روابط و مناسبات قدرت و ایدئولوژی، در متن ارائه دهد. ابزارهای او به شرح ذیل است:

نامیدن و توصیف کردن، بازنمایی کنش‌ها/رخدادها/فرآیندهای اسنادی، مترادف‌ها و تقابل‌ها، مثال زدن و نام بردن، اطلاعات و نظرهای مهم‌تر، معانی ضمن و حقایق مسلم، منفی کردن، فرضیه‌سازی، بیان گفته و اندیشه مشارکان دیگر و بازنمایی زمان، مکان و جامعه. در ادامه می‌کوشیم به اختصار نقش هر کدام از ابزارهای فوق را در تحلیل انتقادی متن نشان دهیم: انتخاب کلمات برای نامیدن و توصیف، ممکن است از نظر آوایی و معناشناسی نشانه‌دار بوده و اهمیت ایدئولوژیک داشته باشد. انتخاب از بین ساختار تعدلی و

یا فرآیند فعال اسنادی برای بیان گزاره‌ها خواننده را تحت تاثیر القائات ایدئولوژیک مطلوب مؤلف قرار می‌دهد. ترادف‌ها و تقابلهایی که در سطح واژگان، عبارات، بندها و حتی پاراگراف‌ها در متن شکل می‌گیرد، جوانب و تأثیرات ایدئولوژیک دارد. گاه ذکر نام‌ها و مثال‌ها ابزاری متنی برای کاربردهای مطلوب ایدئولوژی مؤلف است نقش گفتمانی اطلاعات و نظرهایی که در جمله مهم‌تر هستند از طریق ساخت‌هایی چون جملات مجهول، بندهای پایه و پیرو عناصر لحن و تکیه، قابل دریافت است. یکی از کارکردهای عمده زبان، بازنمایی معانی ضمنی و بعضی در جامعه مفاهیمی عام، مسلم و طبیعی است. ساخت‌های منفی ساز چون افعال منفی و برخی قیدها و ضمائر خاص، ذهنیت و باورهای خواننده را متأثر می‌سازد و دنیای او را شکل تازه‌ای می‌بخشد. منظور از فرضیه‌سازی نقش ابزار وجهیت در بیان دیدگاه‌های مؤلف است و مواردی چون قطعیت، اجبار و تردید و احتمال، دیدگاه‌های مطلوب مؤلف را انعکاس می‌دهد. نوع بیان دیدگاه و گفته‌های اشخاص در متن از نظر چگونگی و ضابطه نقل قول در باورپذیری گفته‌ها و دیدگاه‌ها و تاثیرگذاری بر مخاطب، مؤثر است. برخی الگوهای عناصر زبانی فاصله مؤلف را از زمان، مکان و مخاطب مورد نظر وی، برجسته می‌سازند و در بافت کلام، فاصله ایدئولوژیک مطلوب وی را بازنمایی می‌کنند. (ن.ک. درپر، ۱۳۹۱: ۵۶-۴۸)

#### ۴. پیکره متنی پژوهش

کتاب «تحفه‌الاخیار»، شرح قصیده «مونس‌الابرار» محمدطاهر قمی بوده است که توسط خود او انجام شده است. بخشی از این قصیده به انتقاد از صوفیه و حکما اختصاص داشته است و این انتقادات در رساله تحفه‌الاخیار گسترش یافته است؛ به گونه‌ای که مجموعه متنوعی از معارف صوفیه و مشایخ آنان، در این رساله مورد انتقاد شدید مؤلف قرار گرفته است. این کتاب توسط آقای الهامی در سال ۱۳۶۹ منتشر شده است. به گمان قوی رساله «هدایه‌العوام» از محمدطاهر قمی است که با نام مستعار آن را تألیف کرده است. نسخه مورد استفاده نگارنده، نسخه کتابخانه مرعشی به شماره ۱۷۷۵ بوده است. از محمدطاهر قمی رساله مختصر دیگری نیز با عنوان در رد صوفیه در مجموعه میراث اسلامی ایران سال ۱۳۷۶ منتشر شده است که صورت مختصری از رده‌های گسترده تر قمی، با همان رویکرد

و مطالب مشابه است. همچنین رسالهٔ مختصر «فوائدالدینیه» از محمدطاهر قمی در پاسخ به برخی شبهات دینی در زمان حیات مؤلف شکل گرفته است و مؤلف در بخشی از رساله در پاسخ به شبههٔ پیرامون ماهیت و حقانیت تصوف، به انتقاد از آن پرداخته است. در این پژوهش از نسخهٔ موجود این رساله در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران در مجموعه‌ای به شماره ۲۴۷۹/۴ بهره برده‌ایم. بخشی از رسالهٔ «حدیقه‌الشیعه» که در حوزهٔ معارف شیعه تألیف شده و در انتساب آن به محقق اردبیلی (۹۹۳) تردیدهایی وجود دارد نیز به حمله و انتقادهای شدید از تصوف و صوفیه اختصاص دارد. مؤلف این رساله کوشیده است تصویری جامع از مجموعهٔ گرایش‌ها و معتقدات به زعم وی انحرافی، در تاریخ تصوف ترسیم کند. متن مورد استفادهٔ ما چاپی بدون تاریخ از این رساله است که توسط انتشارات علمیه اسلامیة عرضه شده است. از ملا اسماعیل خواجه‌جویی (۱۱۷۳) رساله‌ای کوتاه در انتقاد از فرقه‌ها و گرایش‌های صوفیانه در کتابخانهٔ مجلس به شمارهٔ ۱۸۶۱۷ موجود است که به توصیف دوازده گرایش به زعم مؤلف انحرافی صوفیه در کنار گرایش راستین «شیعیه» می‌پردازد. در پایان باید از رسالهٔ علیقلی جدیدالاسلام با عنوان «رد جماعت صوفیان» نام ببریم. مؤلف که کشیشی تازه‌مسلمان است و نشانه‌هایی از گرایش به تفکر اخباری در آراء او به چشم می‌خورد، در این رساله به انتقاد از تصوف و صوفیه و به ویژه مبحث وحدت وجود پرداخته است. این رساله نیز در مجموعهٔ «سیاست و فرهنگ روزگار صفوی» سال ۱۳۸۸ منتشر شده است.

## ۵. بحث و بررسی

در نگاهی نه چندان دقیق نیز به ردیه‌های بر تصوف در دورهٔ صفویه با عبارات و ساخت‌های زبانی متنوع و متفاوتی مواجه می‌شویم که حول محور تخریب حوزهٔ عرفان نظری و صاحب‌نظران آن شکل گرفته است. پیش از آنکه به ترسیم رابطهٔ رویکرد جدلی مؤلفین ردیه‌ها با این بخش از معارف صوفیه، با نظم گفتمانی ایران عصر صفوی پردازیم، نمونه‌هایی از این مواجهه گفتمانی را از متن رساله‌ها ذکر می‌کنیم:

محمدطاهر قمی، بخشی از رسالهٔ «تحفه‌الاخیار» را تحت عنوان «بدی اعتقاد مولوی» به تخریب شخصیت وی اختصاص داده است. مؤلف، از دادهٔ مورد تردید جبری بودن مسلم



مولانا، این نتیجه را می‌گیرد که او کافر است (۱۳۶۹: ۳۴۶-۳۵۴). در ادامه این گزاره را مطرح می‌کند که مولوی، گریه بر امام حسین را مورد تمسخر قرار داده است و روز عاشورا را روز شادی دانسته است. (همان: ۳۶۳-۳۶۹). در صفحات بعد با قطعیت بیان می‌کند که ابیات مشهور شیخ‌بهایبی در ستایش از مولوی و مثنوی از او نیست (همان: ۳۷۲-۳۷۳). همچنین بدون توجه به ضوابط تحلیل محتوای متن، این گزاره را مطرح می‌کند که مولوی، معاویه را از اولیاء خدا می‌داند (همان: ۳۷۰-۳۷۲).

در رساله «هدایه‌العوام»، گفته‌ای از شمس تبریزی که در آن برای توصیف مولوی از آیات قرآن استفاده شده است، مبنای طرح دو گزاره قرار می‌گیرد. مؤلف ابتدا بر پایه این مقدمه، شمس تبریزی را قائل به وحدت وجود می‌داند و سپس، بر پایه این گزاره، او را کافر می‌داند (قمی، ن. خ. ۱۷۷۵: ۱۲). نکته قابل توجه این است که در این فرآیند، حدود، ملاک و تعریف منطقی و روشن مفاهیم وحدت وجود و کفر، روشن نیست و ضابطه‌ای برای نقل داده‌ها و تفسیر آن‌ها وجود ندارد. در ادامه پس از نقل دیدگاه‌هایی از صوفیه در زمینه مبحث وحدت وجود، چنین نتیجه می‌گیرد:

بطلان این مذهب بدیهی عقل است و احتیاج به دلیل ندارد؛ زیرا که عقل بالبدیهه، یعنی بی‌فکر و تأمل حکم می‌کند که خالق باید غیرمخلوق باشد و عین مخلوق نباشد؛ بلکه باید که خالق، هیچ نوع مشابهتی به مخلوق نداشته باشد (قمی، ن. خ. به شماره ۱۷۷۵: ۲۷).

قمی در رساله «مختصر فوائدالدینیه» نیز، به تخریب ابزارهای شخصیت ابن‌عربی می‌پردازد. در بخشی از این رساله داده‌هایی تمثیلی از «فصوص‌الحکم» را که با هدف ایضاح اندیشه وحدت وجود طرح شده است و برخی مطالب او در مبحث ولایت را دلیل بر کفر او می‌داند (قمی، ن. خ. شماره ۲۴۷۹/۴: ۲۳).

قمی در رساله «ردّ صوفیه» نیز نقل بخش‌هایی از منابع مربوط به عرفان نظری را ابراز فرضیه‌سازی‌های غیرضابطه‌مند و برساخته‌های گفتمانی مطلوب خود قرار می‌دهد. به عنوان نمونه پس از نقل مطالبی مربوط به مبحث ولایت از فواتح علاءالدوله سمنانی می‌گوید: «یاران نظر کنید و ببینید که این خداناشناس بی‌دین چه افتراها زده و به هر حال انصاف بدهید که با این طور طایفه، محبت می‌توان داشت» (۱۳۷۶: ۱۴۲). در ادامه با نقل این گفته منقول از پیامبر اکرم: «من و ابوبکر چون دو اسبیم که به گرو دوانند، که اگر او پیشی

گرفت، من به او ایمان می‌آوردم؛ اما من پیشی گرفتم؛ پس او ایمان به من آورد.» می‌گوید «بینید ای عزیزان حماقت این مرد را که ابوبکر را نظیر پیغمبر شمرده و به این حدیث پیغمبر متمسک شده» (همان‌جا). این گزاره بدون احاطه و توجه بر افق تاریخی و بافت متن مبدأ و رابطه غامض متن با مؤلف، شکل گرفته است. در عباراتی دیگر، با نقل احادیثی از حضرت علی و امام باقر که به ادعای مؤلف، گزاره عدم جواز تفکر در ذات خدا از آن‌ها برداشت می‌شود، نظریه وحدت وجود و تلاش نظری صوفیه در این زمینه را فاقد اعتبار می‌داند (قمی، ۱۳۷۶: ۶۷۲). آن چه در این استدلال خطابی به‌ویژه مورد تردید است، نتیجه‌گیری بر پایه محتوای مطلوبی است که منتقد از روایت برداشت کرده است؛ در حالی که ضوابط تحلیل محتوا در این قضاوت روشن نیست.

مؤلف رساله «حدیقه‌الشیعه»، گرایش‌های عقیدتی بنیادی صوفیه را در دو عنوان بر ساخته حلولیه و اتحادیه منحصر می‌داند و با طرح این گزاره که اصل حلول و اتحاد از ترسایان و صابئیه گرفته شده است و غلات شیعه و غلات اهل سنت آن را پذیرفته‌اند به بیان گزاره‌هایی می‌پردازد که بر پایه مبانی نظری و فرآیندهای استدلالی آمیخته در هم، طرح شده‌اند. به عنوان نمونه به عبارت زیر توجه کنید:

«بایزید بسطامی و حلاج بر یکی از این دو مذهب بوده‌اند و اکثر علمای شیعه این دو طایفه را از غلات شمرده‌اند و ابن عربی و عزیز نسفی و عبدالرزاق کاشانی را کافر و زندیق می‌دانند؛ زیرا گفته‌اند هر موجودی خداست» (محقق اردبیلی، بی‌تا: ۵۶۶) او سپس این گزاره را طرح می‌کند که «این عقاید کفرآمیز را از مطالعه فلاسفه به دست آورده‌اند» (همان‌جا). در ادامه پس از طرح ماجرای اختلاف ابن عربی و علاءالدوله سمنانی، درباره دو مبحث وحدت وجود و وحدت شهود چنین می‌گوید: «این علمای غاویه، دزدان مقالات و اعتقادات زشت فلاسفه‌اند و جهال ایشان، از قبیل جهال ملاحظه‌اند.» (همان: ۵۶۷) مؤلف آنگاه به طرح عنوان «وحدتیه» می‌پردازد و بی آن که به ترسیم تفاوتی روشن بین این عنوان با عنوان مشابه اتحادیه که پیش از این طرح کرده است بپردازد چنین می‌گوید:

«ایشان به وحدت وجود قائلند و همه کس و همه چیز را خدا می‌دانند؛ چنان‌که گذشت. این گروه از نمرود و شداد و فرعون بدترند؛ از آن جهت که جمیع ایشان را خدا می‌دانند؛ حتی چیزهایی را که در شریعت، حکم به عدم طهارت آن شده، تا چیزهای دیگر

چه رسد» (همان: ۵۶۸).

اگر صحت انتساب این رساله به محقق اردبیلی را بپذیریم، حمله شدید مؤلف به عرفان نظری، می‌تواند دلالت‌های خاص خود را داشته باشد. حضور دو قطب عرفان زاهدانه شیعی و اصولی‌گرایی در شخصیت تاریخی محقق اردبیلی، آنگاه که در کنار رویکرد جدلی و تخریب‌گرانه مشهود در مواجهه با عرفان نظری قرار می‌گیرد، تقابل هرچند غیرمسلّم دو گفتمان عرفان نظری و دستگاه معرفتی عرفان زاهدانه شیعی را به ذهن متبادر می‌کند.

فصلی از رساله «هدایه‌العوام» به تصریح مؤلف، به بیان گفته‌های کفرآمیز ابن عربی اختصاص داده شده است. مؤلف، پس از نقل مطالبی از «فصوص‌الحکم»، درباره شاخصه‌های درونی ابن عربی، چنین قضاوت می‌کند: «کلماتی که هر کدام دلیل صریحی است بر کفر «معی‌الدین» و بی‌شبهه هر که صاحب این کلمات را کافر نداند، کافر و بی‌دین و خارج از دایره یقین خواهد بود» (قمی، ن.خ. شماره ۱۷۷۵: ۸۵). این گزاره قطعی در حالی بیان می‌شود که مسأله مواجهه ایدئولوژیک و غیرتحلیلی مؤلف با روابط دو قطب تصوف و تشیع در بافتار متن، گزاره او را فاقد مقدمات لازم نشان می‌دهد و به ابزار تخریب و توهین تبدیل می‌کند و از سوی دیگر شناختی ابتدایی نیز نسبت به رابطه غامض متون صوفیه با ابعاد باطنی مؤلفین، در این قضاوت دیده نمی‌شود. در بخش دیگری از رساله با ذکر واقعه‌ای از «گلشن راز» لاهیجی درباره تجلی خدا بر انسان، چنین می‌گوید: «بدانکه این نوع خیالات هرگز در میانه صحابه پیغمبر اصحاب ائمه اثناعشر صلی‌الله‌علیهم‌تجمعی که شاگردان بی‌واسطه ایشان‌اند و بی‌واسطه استفاده علوم کرده‌اند و صلحا و اتقیا شیعه که در هر زمان بوده‌اند، نبوده» (همان: ۳۴). سپس پس از نقل مطالبی از کتاب «معرفه‌السالکین» درباره گرایش صوفیه به عنوان بر ساخته «اتحادیه» که حدود و ابعاد تاریخی و معرفتی آن روشن نیست چنین می‌گوید: «اعتقاد ناقص ایشان این است که سالک باید به مبارزت کارهای زشت ناپسندیده، حیا و ناموس و اعتبار را از خود دور سازد تا اتحاد به اله تعالی حاصل شود» (همان‌جا).

ملا اسماعیل خواجویی، تصویر کلی خود را از نظریه وحدت وجود، تحت عنوان گرایش یا فرقه بر ساخته وحدتیه، در عبارات زیر که قدری تلخیص شده است ارائه می‌دهد. بن‌مایه‌ها و محتوای توصیفی این عبارات باید با توجه به منظومه معارف شیعی

بررسی شود، لیکن، حضور دو عنصر مسلم انگاری و فرضیه‌سازی، دلالت ثانویه آن را که متأثر از روابط کانون‌های قدرت در افق تاریخی متن است، پیش چشم می‌آورد.

«عامه صوفیه وحدتیه را اعتقاد، آن است که واجب‌الوجود، به حقیقت، نفس وجود مطلق است و هر موجود، به حقیقت، واجب‌الوجود است... گوییم حال نه بر این منوال است؛ چه محققان صوفیه ناجیه گویند: مراد از وحدت وجود آن است که چون سالک به مقام محو و فنا رسد که نهایت سفر اوست، در این مقام، موجودی در نظر او نیست الا واجب‌الوجود» (خواجویی، ن. خ. شماره ۱۸۶۱۷، ۱۱۲-۱۱۳).

علیقلی جدیدالاسلام در طرح‌واره استعاری خود از منشأ تاریخی تصوف، به‌ویژه به نقش عرفان مسیحی در شکل‌گیری نظریه وحدت وجود، تأکید می‌کند. او برای اثبات مدعای خود، مجموعه‌ای از داده‌ها، تمثیل‌ها، استعاره‌ها و فرضیه‌سازی‌ها را بدون وحدت اندام‌وار و ساختاری لازم برای استدلالی نتیجه‌بخش، درهم می‌آمیزد. این رویکرد تثبیت محتوای مفهومی مدل استعاری او را در متن رساله با مشکل مواجه می‌سازد. نمونه‌هایی از عبارات این رساله که با این مشکل ساختاری، سامان یافته است را ذکر می‌کنیم:

«پس بدان ای عزیز که از تتبع کتب نصارا و اقوال پیران و اوضاع و اطوار مذهب ایشان بر این حقیر، چنان ظاهر گشته که این مذهب تصوف، از قدیم به نصارا تعلق دارد» (۱۳۸۸: ۶۶۰).

«اگر دست از اقوال حکما و وحدت موجود بر نمی‌دارند و احادیث اهل بیت در نظر ایشان قدری ندارد، از برای ایشان بهتر است که به مضمون کل شیء یرجع الی اصله به فرنگ بروند؛ زیرا در آن جا هر چند که به جهنم می‌روند چند روزی به سبب شرب خمر و ارتکاب و استماع نغمات، بی‌تقیه، تعیشی می‌کنند» (همان: ۶۸۲).

«پس بدان ای عزیز که این جماعت که خود را در آن زمان از قبیل این صوفیه، به اعتبار مذهب تصوف ممتاز می‌دانستند، جماعتی بودند که همه اشیاء را خدا می‌دانستند» (همان: ۶۶۶).

قمی در رساله رد صوفیه از صوفیه با استفاده از ترکیب‌های "خراب‌کنندگان دین خدا" (۱۳۷: ۱۳۷۴)، "نعره زن و عشق باز" (همان‌جا)، "جاهل کذاب" (قمی، ۱۳۷۴: ۱۴۱)، "غولان راه دین" (همان: ۱۴۹) یاد می‌کند و به ویژه عبارت "مرد اوزبک" برای اشاره به

مولوی (همان: ۱۴۳) و "سر اشقیاء" (همان: ۱۴۴) برای اشاره به ابن عربی شایان توجه است. عبارات زیر در رساله ی تحفه الاخیار با تکیه بر ابیاتی از مثنوی مولانا سامان یافته است:

«مخفی نماند که ملای رومی در این که اهل بیت را به صحابه تفسیر کرده، با ائمه اهل بیت و شیعه، عناد ورزیده است زیرا که این حدیث، دلیل واضحی است بر امامت اهل بیت و ملای رومی خواسته که ابطال آن کند و در واقع خود را رسوا کرده؛ زیرا که بر هیچ عاقل بلکه بر هیچ احمق پوشیده نیست که اهل بیت، غیر صحابه‌اند» (۱۳۶۹: ۱۲۵).

او همچنین با نقل قولی از «فصوص الحکم» ابن عربی دربارهٔ مسأله خلافت بعد از پیامبر چنین می‌گوید: «و شک نیست در این که این اعتقاد، کفر محض است و کلمات کفر او بسیار است و عنقریب مذکور خواهد شد که این مرد دعوی نبوت عامه و ختم ولایت می‌کرده؛ بلکه دعوی می‌کرده که از خاتم الانبیا، اعلم است و در معارف الهیه، خود را از خاتم الانبیا افضل می‌دانسته» (همان: ۱۳۶).

مؤلف پس از نقل ابیاتی از مولوی در مبحث ولایت، می‌گوید: «معلوم است که مولانا در تحت قندیل بوده و ششصد و نود و هشت پردهٔ نور، طی کرده و دو پرده او را باقی بوده که امام و هادی و مهدی شود» (همان‌جا).

محمدطاهر قمی بخشی از این رساله را به اثبات انحراف اخلاقی مشایخ صوفیه اختصاص داده است. برخی عناوین مطالب او را در این بخش، مرور می‌کنیم: «امرد بازی مولوی» (همان: ۲۶۶-۲۶۷)، «شاهدبازی ابوسعید ابی‌الخیر» (همان: ۲۷۶-۲۷۷)، «شهاب‌الدین مقتول و جوان امرد» (همان: ۲۷۸-۲۸۲)، «شبستری و شاهد بازی» (همان: ۲۸۴-۲۸۵)، «بهاء‌الدین نقشبند و همجنس‌گرایی او» (همان: ۲۸۵).

برای کشف راز اهتمام مؤلفین ردیه‌ها نسبت به تخریب جنبهٔ نظری تصوف، باید آن را در متن نظم گفتمانی دورهٔ صفوی و مناسبات مشروعیت سیاسی - دینی در آن دوره تحلیل کنیم. به باور ما مسألهٔ نزاع بر سر مشروعیت، مهم‌ترین عاملی است که در شکل‌گیری رساله‌های مورد بررسی در بافت تاریخی خود مؤثر بوده است و ماهیت تاریخی و سرشت بافت درون‌متنی ردیه‌های روحانیت شیعی بر تصوف و صوفیه را باید متأثر از این عامل اساسی دانست. در دورهٔ صفویه به گونه‌ای بارز و در ادامهٔ روندی تاریخی و تدریجی، روحانیت شیعه در عرصهٔ تنازع قطب‌های مشروعیت تاریخی به افق

برتر دست می‌یابد و با توجه به مسأله مشروعیت خاص مجتهدان در فقه سیاسی شیعه، نزاع حول محور مشروعیت در عالم اسلام و ایران، ابعاد و نشانه‌های تازه‌ای پیدا می‌کند. ردیه‌نویسی با رویکرد جدلی در روزگار صفوی، رسانه‌ای ایدئولوژیک است که گفتمان تصوف ستیز با مرکزیت چهره‌هایی از روحانیت شیعی در اختیار داشته است و رویکرد جدلی مؤلفین، در این ردیه‌ها در هاله‌ای از مناسبات و تعارضات تاریخی با محوریت مسأله مشروعیت و مقبولیت شکل گرفته است. در حقیقت از بین سه قطب روحانیت، تصوف و سلطنت در دوره صفویه شاهد تعامل روز افزون دو قطب روحانیت و سلطنت و به حاشیه رفتن تدریجی تصوف هستیم. در این میان نهاد سلطنت نیز در دوره صفویه، تحت تأثیر عوامل تاریخی خاص خود، در نوسان بین دو قطب روحانیت و تصوف، به تدریج به نهاد تصوف گرایش بیش‌تری پیدا می‌کند و سلاطین صفوی می‌کوشند پایه‌های مشروعیت سیاسی - دینی خود را با استفاده از جایگاه روحانیت و رسانه‌های تاریخی خاص در اختیار آن‌ها تأمین کنند. ردیه‌های بر تصوف از رسانه‌های سیاسی و اجتماعی است که نهاد روحانیت برای سلب مشروعیت تاریخی تصوف در اختیار داشته است.

در این شرایط سیمای کلی رساله‌های مورد بررسی ما در مواجهه با جنبه نظری تصوف، بین دو قطب تحلیل انتقادی و تخریب رسانه‌ای در نوسان است؛ لیکن سریان منطق و بیان جدلی، صبغه استدلالی و تحلیلی آن را به شدت فرو کاسته است. این وضعیت ناپایدار ریشه در این واقعیت دارد که از سویی مؤلفین ردیه‌ها به اقتضای مرجعیت و جایگاه تاریخی خود، به عنوان مصلحان فرهنگی می‌کوشیده‌اند در جایگاه و نفوذ گسترده و پیچیده تصوف در تاروپود و زوایای حوزه‌های فرهنگ اسلامی و ایرانی شکاف ایجاد کنند و به تضعیف گفتمان‌های حول محور تصوف پردازند و از سوی دیگر تحت تأثیر عواملی که شایان بررسی است، از سازوکارهای ضابطه‌مند انتقادی و تحلیل دقیق بافتاری، فاصله گرفته و به تخریب معارف و ترور شخصیت‌ها روی می‌آوردند و از ابزارهای رسانه‌ای خطابی برای اقناع مخاطب خود بهره می‌برند. در این میان تعدد، تکرار و درهم‌تنیدگی ابزارها و شگردها، به گونه‌ای است که فرصت تفکر منطقی را از مخاطب نا آشنا با منطق و زبان رسانه‌ها، سلب می‌کند و در تضعیف مشروعیت و به حاشیه‌راندن گفتمان رقیب مؤثر می‌افتد.

تعدد و تکرار عبارات و عناصر کلامی در متن رساله‌ها که به انتقاد و تخریب حوزه عرفان نظری و نظریه پردازان برجسته آن می‌پردازد، نشانه‌های معناداری پیش روی ما می‌گذارد. با توجه به بنیادهای نظری این پژوهش، به باور ما حمله به حوزه عرفان نظری تحت تأثیر شناخت فطری مؤلفین از نقش نظریه و گزاره‌های مرکزی در اقتدار و تثبیت یک گفتمان صورت می‌گیرد. یک گفتمان مجموعه‌ای از عناصر در ذات خود، مرکز گریز و نسبی تاریخی است که حول محور گزاره‌های بنیادی، به وحدتی بر ساخته و هدفمند دست یافته‌اند. روشن است که در صورت فروریختن این گزاره‌های بنیادی، وحدت اندام وار عناصر آن تخریب می‌شود و با شتاب گرفتن فرآیند کاهش مشروعیت تاریخی خود مواجه می‌شود. در این شرایط طبیعی است که حمله به عرفان نظری و نظریه مرکزی وحدت وجود، طی فرآیندی که در لایه‌های ذهن و زبان آنان سازمان یافته است، مورد توجه همه مؤلفین ردیه‌ها قرار داشته است.

این نظریه با بعد سیاسی - دینی خود، مرکز ثقل گفتمان‌های فرهنگی و عقیدتی در دوره‌هایی از تاریخ ایران بوده و جهان‌بینی انسان ایرانی تا امروز از القائات بنیادی آن متأثر است. به باور ما روابط تاریخی و بیناگفتمانی حوزه عرفان نظری و نظریه وحدت وجود با نظریه سیاسی - دینی فقه سیاسی شیعه که بر محور عامل مهدویت و انسان کامل، استوار است، برخی فاعلان گفتمان فقه سیاسی شیعه را به تکاپو واداشته است؛ به گونه‌ای که بدون احاطه بر روایی تاریخی این نظریه در پی حذف آن از نظم گفتمانی زمان خود برآمده‌اند. همچنین استفاده مؤلفین از شگرد ترور شخصیت که گاه با دشنام و توهین به نظریه پردازان صوفیه چون ابن عربی و مولوی همراه می‌شود، در شبکه روابط درون متنی و بینامتنی حاکم بر ردیه‌ها، سازمان یافته به نظر می‌رسد. آن چه در این میان محقق و مخاطب تیزبین را از مطالعه نقد همراه با تخریب عرفان نظری در ردیه‌ها ملول می‌سازد نبود نگاهی روش‌مند، نظریه‌مند و ضابطه‌مند در تحلیل ساختاری روابط متنی و فرامتنی حوزه‌های عرفان نظری و گفتمان‌های حول محور تشیع در این رساله‌ها است؛ هر چند که در متن بافتار تاریخی نگارش ردیه‌های بر تصوف در آن دوره، این انتظاری نابجا به نظر می‌رسد.

## ۶. نتیجه‌گیری

تحلیل انتقادی نوع مواجهه مؤلفین ردیه‌های بر تصوف در دوره صفویه با جنبه نظری تصوف، نشانه‌های خاصی را پیش چشم محقق می‌آورد. برخی نظریه پردازان گفتمان تشیع فقهی، در دوره صفویه، توان نظریه‌پردازی صوفیه و جنبه‌های اندیشگانی منابع نظری تصوف را که روابط بینامتنی و بیناگفتمانی شایان توجهی با حوزه تشیع دارد، به چالش کشیده و برای به حاشیه‌راندن گفتمان تصوف در مناسبات مشروعیت و خاموش کردن صدای نظریه سیاسی صوفیه به تخریب جدلی و خطابی آن پرداخته‌اند. این واکنش که در قالب نقد عقیدتی و گاه با عناصری از بیان استدلالی و منطقی صورت می‌پذیرد، در هاله‌ای از عناصر و ابزارهای بیان و منطق جدلی و خطابی، فرو رفته است. فضای عمومی منابع مورد بررسی به محقق این توان را می‌بخشد که نقد مؤلفین را واکنش گفتمان تشیع فقهی در برابر بخشی از گزاره‌های مرکزی گفتمان تصوف و دارای هدف سلب کلیت اندام‌وار گفتمان تصوف بداند و آن را دارای هدف القاء فاصله و جدایی قطعی مبانی نظری گفتمان‌های حول‌محور تصوف و تشیع محسوب کند. با توجه به این واقعیت و از نظرگاه این نوشته، ردیه‌های بر تصوف در دوره صفویه را نمی‌توان، منابع قابل اعتمادی برای بررسی رابطه نهاد روحانیت و تصوف در سیمای نظری آن به شمار آورد و تحلیل این مسأله، نیازمند فرارفتن از نوع نگاه جدلی و خطابی به این واقعیت تاریخی و فرهنگی است.



## فهرست منابع

- اردبیلی، محقق. (بی تا) *حدیقه الشیعه*. قم: انتشارات علمیه اسلامیة.
- جدیدالاسلام، علی قلی. (۱۳۸۸). *رساله در ردّ جماعت صوفیان*. چاپ شده در «فرهنگ و سیاست روزگار صفوی». رسول جعفریان. ج اول. نشر علم. تهران.
- خواجویی، ملا اسماعیل. *ردّ صوفیان*. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی. نمره مسلسل ۱۸۶۱۷. [نسخه خطی].
- درپر، مریم. (۱۳۹۱). «سبک شناسی انتقادی رویکرد نوین در بررسی سبک براساس تحلیل گفتمان انتقادی». *نقد ادبی*. د پنجم. ش ۱۷: صص ۳۷-۶۲.
- فلیس و یورگنسن، (۱۳۸۹). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
- قمی، محمد طاهر. (۱۳۷۶). *ردّ صوفیه*. چاپ شده در «میراث اسلامی ایران». دفتر ششم. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹). *تحفه/لاخیار*. با تصحیح و مقدمه داوود الهامی. قم. مدرسه امام امیرالمؤمنین.
- \_\_\_\_\_ *هدایه العوام*. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. شماره مسلسل ۱۷۷۵. [نسخه خطی].
- \_\_\_\_\_ *فوائد الدینیة*. تهران. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. شماره مسلسل ۲۴۷۹/۴. [نسخه خطی].
- مقدمی، محمد تقی. (۱۳۹۰). «نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موف و نقد آن». *معرفت فرهنگی اجتماعی*. س دوم. ش دوم: صص ۹۱-۱۲۴.

### References

- Ardabili, mohaghegh, (B), Hadiqah al-Shia. Islamic Scientific Publications.
- Dorpar, M. Critical Stylistics as a New Approach to Stylistics based on Critical Discourse Analysis. LCQ 2012; 5 (17) :59-70. URL: <http://lcq.modares.ac.ir/article-29-4261-fa.html>
- Jadidul Islam, Ali Qoli,(2009) Treatise on rejection of the Sufi community. Published in "Culture and Politics of the Safavid Era". Rasul Jafarian first volume. Science publication.ehran.
- Khajooi, Mulla Ismail, Rejection of the Sufis. Tehran: Islamic Council Library. Machine gun score 18617. [Manuscript]
- Moghadami, Mohammad Taghi. (2011). "Lacla and Mouffe's theory of discourse analysis and its criticism". Social cultural knowledge. second year. Second Issue. pp. 91-124.
- Phillips and Jorgensen, (2010), Theory and method in discourse analysis. Translated by Hadi Jalili. First Edition, Nashr-e Ney. Tehran.
- Qomi, Mohammad Tahir, (1990), Gift of the last. With correction and introduction by Dawoo Elhami. First Edition Imam Amirul Momineen school. Qom.
- Qomi, Mohammad Tahir, (1997), Sofia's rejection Published in "Islamic Heritage of IranThe sixth office. Ayatollah Murashi Najafi library. Qom.
- Qomi, Mohammad Tahir, Fawad al-Diniyeh. Tehran. Tehran University Central Library. Machine gun number 4/2479. [Manuscript.]
- Qomi, Mohammad Tahir, The gift of the people. Qom: Ayatollah Murashi Najafi Library. Machine gun number [1775]



**Critical analysis or polemical destruction; A discussion about encountering the theoretical aspects of Sufism in the refutations of Sufism during the Safavid period<sup>1</sup>**

**Hosein Abdi<sup>2</sup>**

Received: 2023/09/22

Accepted: 2024/01/20

**Abstract**

The "Safavid" period is one of the special times in the history of Islam in terms of the conflict between the centers of power over the factor of political-religious legitimacy. In this period, we witness the efforts of the institutions of the Shiite clergy, the Safavid monarchy, and Sufism to establish their legitimacy and marginalize rival currents, with the institution of the monarchy now leaning more towards the clergy. The conflict between the centers of power during this period, particularly with regard to the historical legitimacy of Sufism and the leadership role of the clergy in the newly established Shi'i society and system, had specific dimensions and aspects, and the writing of texts refuting Sufism by the clergy should be examined in light of this historical horizon. The refutations of Sufism have fluctuated between the two poles of criticism and destruction; However, the general atmosphere of these texts is often influenced by the author's logic and polemical expression, and the type of criticism of the theoretical aspects of Sufism in these texts is not exempt from these conditions. In this article, by applying the method of discourse analysis and using the tools of critical stylistics, the relationship between the polemical destruction of theoretical mysticism and the main politico-religious components of the Safavid period in the seven refutations of Sufism during this period has been investigated. From the perspective of this article, the refutations destroyed theoretical mysticism under the influence of the issue of legitimacy and are not reliable sources for analyzing the relationship between theoretical mysticism and Shiism

**Keywords:** Sufism, Shiite clergy, Safavid, legitimacy, theoretical aspect of Sufism, refutation writing

---

1. DOI: 10.22051/jml.2024.45032.2516

2. PhD in Persian language and literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Email: hosein.abdi91@gmail.com

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997